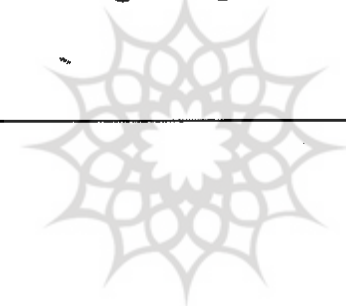


علم اصول فقه و سرچشمه‌های حقوق اسلامی

۴- عقل

عباس منتهایی*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پڙو، شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فریبگی
پرتال جامع علوم انسانی

عقل، چهارمین منبع فقه و حقوق اسلامی است. اصولیین شیعه پس از کتاب و سنت و اجماع، عقل را چهارمین منبع استنباط و استخراج احکام می‌دانند. به تعبیر استاد شهید مطهری: مقصود این است که گاهی فقیه یک حکم شرعی را به دلیل عقل کشف می‌کند، یعنی از راه استدلال و برهان عقلی کشف می‌کند که در فلان مورد، فلان حکم وجوبی یا تحریمی وجود دارد، و یا فلان حکم چگونه است و چگونه نیست.^۱

۱. تقریباً از همان ابتدا که علمای شیعه به تألیف اصول فقه پرداختند. منابع و ادله فقه را چهار منبع و دلیل دانسته و چهارمی آن را دلیل عقل بر شمرده‌اند. در میان اهل سنت، از قیاس به عنوان چهارمین دلیل نام برده شده است و همین امر پاره‌ای از اخباریین و دیگران را بر آن داشته است که توهم کنند مراد از دلیل عقلی، قیاس است، در حالی که چنین نیست، و اصولیین قیاس را قبول ندارند و در عین حال به دلیل عقلی قائل‌اند. نخستین کسی که از دلیل عقلی به عنوان یک دلیل نام برده است ابن ادریس متوفی ۵۹۸ است که در کتاب سرایر گوید: هرگاه آن سه دلیل یعنی کتاب و سنت و اجماع نبودند نزد محققان این است که باید به دلیل عقلی استناد کرد، ولی او نیز از این بیشتر چیزی در زمینه دلیل عقلی نگفته است. از بیانات ابن ادریس استفاده می‌شود که در صورت وجود سه دلیل دیگر نوبت به استفاده از دلیل عقل نمی‌رسد و دلیل عقلی در طول ادله قرار گرفته و به هنگام فقدان ادله به سراغ آن باید رفت. محقق حلّی متوفی به سال ۶۷۶ در کتاب معتبر دلیل عقلی را به دو قسم تقسیم کرده و در قسم نخست مفاهیم را ذکر می‌کند که از مباحث لفظی هستند و ربطی به دلیل عقلی ندارند ولی در قسم دوم آن می‌گوید: آنچه عقل به تنهایی دلالت بر آن دارد در وجه حسن و قبح منحصر است. یعنی فقط با درک حسن و قبح برخی اشیاء است که عقل می‌تواند حکم ایجابی و سلبی داشته باشد. شهید اول متوفی به سال ۷۸۶ در مقدمه کتاب ذکر می‌همین تقسیم بندی محقق را با تفصیل بیشتری به اضافه اقسامی بر آنها، آورده است. (ر.ک: مبادی فقه و اصول، دکتر فیض)

اینک برای این که بدانیم نقش و کارکرد عقل در استنباط احکام الهی چگونه و به چه ترتیبی و با چه کیفیتی است، مسأله را با دو بیان که یکی جنبه‌ی کاملاً اصولی و دیگری که صبغه کلامی دارد عرض می‌کنیم.

الف) بیان اصولی نقش عقل در استنباط احکام

معانی منطوقی کلمات شارع را هر شنونده‌ای که آگاه به اصطلاح و آشنای با معانی لغوی و عرفی الفاظ باشد بی تأمل و بی درنگ درک می‌نماید ولی درک معانی مفهومی و استلزامی آنها محتاج به تعقل و تأمل و امعان نظر است.

به عنوان مثال از متن آیه و اقیموا الصلوة، هر مخاطبی که آشنا به معانی وضعی الفاظ باشد، یعنی وجوب صلوة را درک می‌کند، اما این که وجوب نماز که معنی تحت اللفظی آیه است آیا مستلزم ایجاب مقدمه صلوة هم هست یا نه؟ نیازمند به تدبّر و تعقل و استدلال منطقی است. یعنی عقل در متون الفاظ این خطاب (که منحصرأ راجع به وجوب نفس صلوة است) تأمل نموده و از مفاهیم و معانی استلزامی آنها، وجوب مقدمه صلوة را که بر ما مجهول است کشف می‌نماید.

این گونه کشف را، کشف استلزامی یا استلزامات عقلیه می‌نامند.

۲ - عقل علاوه بر این که احکامی را به شرح فوق از بطون خطابات شارع و لوازم کلمات و عبارات وی استخراج می‌کند - گاهی مستقلاً و به نفسه - بعضی از امور مبتلابه را با قطع نظر از خطاب شارع و فی حد ذاته تحت مطالعه قرار داده و به وسیله تشخیص حسن و قبح ذاتی آنها، به حکم شرعی آنها پی می‌برد.

نتیجه: بنابراین حاکمیت عقل، گاهی به مناسبت خطابات شارع بدست می‌آید و گاهی بر سبیل استقلال و با قطع نظر از خطاب شارع. احکام عقلیه‌ای که به مناسبت خطابات شارع بدست می‌آیند را «استلزامات عقلیه» و احکامی که عقل آنها را مستقلاً و فی حد ذاته بدست می‌آورد «مستقلات عقلیه» نامیده می‌شوند.

موضوع بحث ما در اینجا، بیشتر روی «مستقلات عقلیه» است. برای این که بدانیم عقل چگونه با قطع نظر از خطاب شارع و بالاستقلال احکام الهی را بدست می‌آورد، بیان دو نکته - در باب حسن و قبح ذاتی امور - ضروری است:

الف) پاره‌ای از امور مانند احسان و امانت و راستگویی ذاتاً نیکو و پسندیده هستند و بعضی دیگر مانند ظلم و خیانت و دروغ ذاتاً و با قطع نظر از خطاب شارع، قبیح و زشت و ناپسند می‌باشند.

عقل سلیم این حسن و قبح را به طور بدیهی و بالضروره تشخیص داده و دسته اول را ذاتاً تحسین و دسته دوم را ذاتاً تقبیح می‌نماید.

ب) عقل بعد از آن که حسن و قبح ذاتی امور را بر حسب فطرت و بداهت تشخیص و آنها را از یکدیگر تمییز داد، طبعاً و بالملازمه به حکم شرعی آنها نیز پی می‌برد زیرا:

بالبداهه مسلم است که احکام شرعیّه تماماً موافق حکمت و مصلحت و میزان عقل و خرد می‌باشند و شارع حکیم (که خود عقل کل است و خالق همه عقول، هیچگاه دستوری بر خلاف عقل صادر نمی‌کند و فی‌المثل هرگز احسان را تحریم و یا ظلم را تجویز نمی‌کند. بنابراین هر امری که ذاتاً مستحسن باشد، آن امر مطلوب شارع و هر امری که قبیح و ناپسند باشد مبعوض وی خواهد بود.^۱

به عبارت دیگر، هر آنچه را عقل نیکو و یا نیکوتر شمرد، شرع نیز آن را مستحب و یا واجب می‌شمرد؛ و هر آنچه را عقل ناپسند و قبیح بشمارد، شرع نیز آن را مکروه و یا حرام می‌شمرد.

رابطه عقل و شرع

پس یک رابطه معنوی بین عقل و شرع برقرار می‌باشد که هر آنچه عقل فتوی دهد شرع نیز بر آن فتوی خواهد داد - کلُّ ما حکم به العقل حکم به الشرع - و به

همین جهت از حکم عقل می‌توان به حکم شرع پی برد؛ فی الواقع عقل سلیم و عاری از شوائب، با درک حسن قبح ذاتی امور مستقلاً بر وجوب و یا حرمت و یا سایر احکام شرعیه آنها واقف شده و آن احکام را در مواقع ضرورت (یعنی در هنگام سکوت رسول ظاهری و نبودن نص و خطاب صریح) برای ما بیان می‌کند.

و نکته آخر در این بیان این‌که:

ذات مقدس باری تعالی، احکام و دستورهای خود را گاه به وسیله نبی ظاهری و زمانی به لسان عقل که نبی باطنی می‌باشد به مکلفین ابلاغ می‌فرماید، و همانطور که اقوال و افعال و تقریرات نبی ظاهری حجت و لازم‌العمل است، همین‌طور تشخیصات عقل نیز حجت و لازم‌الاتباع است.^۱

حجیت عقل

باز هم استشهد می‌کنیم به بیان ژرف و زیبایی استاد شهید مطهری رضوان... تعالی علیه که در این باره گفته‌اند: «حجیت عقل هم به حکم عقل است - آفتاب آمد دلیل آفتاب - و هم به تأیید شرع.

اساساً ما حقانیت شرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می‌کنیم، حال چگونه ممکن است از نظر شرعی، عقل را حجت ندانیم. اصولیین بحثی منعقد کرده‌اند به نام «حجیت قطع» یعنی «حجیت علم جزمی» و در آن مبحث مفصل در این باره بحث کرده‌اند. اخباریین همانطور که قبلاً گفتیم منکر حجیت عقل می‌باشند ولی سخنانشان ارزشی ندارد.^۲

۱. همان

۲. حجیت عقل از نظر شیعه به این معنی است که اگر در موردی عقل یک حکم قطعی داشت، آن حکم به حکم این که قطعی و یقینی است حجت است. اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا مسائل شرعی در حوزه حکم عقل هست تا عقل بتواند حکم قطعی درباره آنها بنماید یا نه؟ جهت دریافت پاسخ تفضیلی این سؤال: ر. ک، شهید مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی (اصول فقه - فقه)، ص ۳۸ به بعد

ب) بیان کلامی نقش عقل در استنباط و استخراج احکام

در این بیان مسایل مربوط به عقل دو قسمت است:

قسمت اول: مربوط است به «ملاکات» و «مناطات» احکام و به عبارت دیگر به

فلسفه احکام

قسمت دوم: مربوط است به لوازم احکام

فلسفه احکام مساوی است با همان «مستقلات عقلیه» که در تبیین اصولی بحث

به آن اشاره کردیم و لوازم احکام نیز مرادف با استلزامات عقلیه می‌باشد.

اما قسمت اول - فلسفه احکام

یکی از مسلّمات اسلامی - خصوصاً شیعی - این است که احکام تابع و منبعت از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است. یعنی هر امر شرعی به دلیل یک مصلحت لازم الاستیفاء است و هر نهی شرعی ناشی از یک مفسده واجب الاحتراز است.

به عبارت دیگر - خداوند متعال برای این که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده است، و برای این که بشر از یک سلسله مفاسد - که مانع سعادت و کمال اوست - دور بماند او را از پاره‌ای امور و کارها منع نموده است.

اگر آن مصالح و مفاسد نمی‌بود، نه امری بود، و نه نهی‌ای، و آن مصالح و مفاسد و به تعبیر دیگر، آن حکمتها به نحوی است که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است.

این است که اصولیین و نیز متکلمین می‌گویند که چون احکام دائر مدار حکمتها و مصلحتها و مفسده‌ها است، خواه آن مصالح و مفاسد مربوط به جسم باشد یا به جان؛ مربوط به فرد باشد یا اجتماع، مربوط به حیات فانی باشد یا به حیات باقی.

پس هر جا که آن حکمتها وجود دارد، حکم شرعی مناسب هم وجود دارد هر جا که

آن حکمتها وجود ندارد، حکم شرعی هم وجود ندارد.

حال اگر فرض کنیم که در مورد بخصوصی، از طریق نقل (رسول ظاهری) هیچگونه حکم شرعی به ما ابلاغ نشده است، ولی عقل به طور یقین و جزم به حکمت خاصی در ردیف سایر حکمتها پی ببرد، کشف می‌کند که حکم شارع چیست؟ در حقیقت در این گونه موارد عقل، صغرا و کبرای منطقی تشکیل می‌دهد. به این ترتیب:

الف) در فلان مورد، فلان مصلحت لازم الاستیفایی وجود دارد (صغرا)

ب) هر جا که مصلحت لازم الاستیفایی وجود داشته باشد، قطعاً شارع بی تفاوتی نیست، بلکه استیفاء آن را امر می‌کند. (کبرا)

ج) بنابراین در مورد بالا حکم شارع این است که باید آن را انجام داد.^۱

فرضاً، اگر ثابت شود که سیگار قطعاً سرطان زا است، یک مجتهد به حکم عقل - قطع نظر از این که خطابی از شارع رسیده باشد - حکم می‌کند که سیگار شرعاً حرام است.

متکلمین و اصولیین، تلازم عقل و شرع را - که در سطور قبل تحت عنوان رابطه‌ای معنوی از آن یاد کردیم - قاعده ملازمه می‌نامند و می‌گویند: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» یعنی هر چه عقل حکم کند، شرع هم طبق آن حکم می‌کند. ولی البته این در صورتی است که عقل به یک مصلحت لازم الاستیفاء و یا مفسده لازم الاحتراز به طور قطع و یقین و بدون شبهه دست یابد. و الاً به صرف ظن و گمان و حدس و تخمین نمی‌توان نام حکم عقل بر آن نهاد.

قیاس - که از نظر اصولیین اهل سنت یکی از منابع است به همین جهت باطل است که ظنی و خیالی است نه عقلی و قطعی.^۲

۱. همان

۲. ر.ک، شهید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۳۶۳ به بعد

آنگاه که فقیه به ملاک و مناط قطعی دست می‌یابد آن را تنقیح مناط می‌نامند. متعکساً، در مواردی که عقل به مناط احکام است نمی‌یابد ولی می‌بیند که شارع در اینجا حکمی دارد، حکم می‌کند که قطعاً در اینجا مصلحتی در کار بوده و الا شارع حکیم، حکم نمی‌کرد. پس عقل همانطور که از کشف مصالح، حکم شرعی را کشف می‌کند از کشف حکم شرعی نیز به وجود مصالح واقعی پی می‌برد. لذا است که می‌گویند:

«كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»

بدین معنی که هر چه را عقل بدان حکم کند، شرع نیز بدان حکم می‌کند، و هر چه را شرع بدان حکم کند، عقل نیز بدان حکم می‌کند.

خلاصه کلام آنکه: بر اساس ملازمه میان حکم عقل و شرع، هرگاه عقل در پرتو درک حسن و قبح برخی اشیاء، حکم به چیزی کند، باید بگوئیم که شرع هم همان حکم را دارد و از او خواسته است و بالاخره، حکم عقلی موجب قطع به حکم شرعی می‌شود. پس با حکم عقل بر این که فلان عمل زشت و ناپسند است، حکم شرعی حرمت مثلاً برای آن استنباط می‌شود، یا با حکم عقل بر این که عملی، نیکو و پسندیده است، و ترک آن ناپسند و قبیح، حکم شرعی بر وجوب آن بدست می‌آید. پس ملاک حکم عقل، حسن و قبح عقلی است از قبیل حکم عقلاً بر این که ظلم قبیح است و عدل نیکو است و ادای امانت خوب است.^۱

والسلام

۱. بخش اول قاعده ملازمه (کل ما حکم به العقل حکم به الشرع...) را بعضی از اصولیین بزرگ از قبیل صاحب فصول نمی‌پذیرند و به آن خدشه وارد کرده‌اند. (ر.ک. منبع شماره ۱)



پڙو، شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فریبگی
پرتال جامع علوم انسانی

امام علی بن ابی طالب علیه السلام

الكلام فی وثاقک ما لم تتکلم به، فاذا تکلمت به صرت
فی وثاقه، فاخزن لسانک كما تخزن ذهبک و ورقک

سخن در بند توست تا بر زبانش نرانی؛ و چون گفתי اش تو در
بند آنی پس زبانت را چنان نگه دار که درمت را و دینار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پڙو، شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فریبگی
پرتال جامع علوم انسانی